

(۴۶۱)

زاهد نگر که دعوی مجهول میکند

پیرمغان حکایت معقول میکند

مذموم از محال تو باور نمیکنم

مارا دلی است غرقه بخون از جفای ^{دگر}

کس را نبوده هیچ رهائی ز موج بحر

حالی بنوش یاده چو باشد فلک بقهر

این تقویم بس است که چون زاهدان ^{شهر}

ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم

راهی است راه عشق که گامش ^{ست} د و صد بلا

در دست درد هجر که مرگش ^{ست} صمی و

طایر بدام طره این شوخ مبتلاست

حافظ جناب پیرمغان با منش ^{ست} وفا

من ترك خاك بوسی این در نمیکنم

هر که شد دیوانه عشقش دگر گمراه نیست

جان به پیش عاشقان همچو پرگاه ^{نیست}

خرقه پوشان را بیزم جرعه نوشان راه نیست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه ^{نیست}

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

(۴۶۲)

نیکیخت آنکس که اندر راه او رجستجو است

عاقبت باد لبر دیرینه خود رو پرواست

دیگر زهر دوعالم فارغ از هر گفتگو ست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیرا و ^{ست}

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست

رباعی :

پیمانه عشق را چو سرشار نمود

دیوانه خویش را گرفتار نمود

چون دید که عالمی خریدار شد ند

رخساره خویش را پدیدار نمود

در حال شهری در این دوره مابین اهل بهادر طهران

بمرصه آمدند که برخی از اعاضدشان بدین تفصیل است :

میرزا حسن ادیب بنوعی که در شرح احوال خود نوشت

در قریه گرگبود طالقان در شهرشوال سال ۱۲۶۴ هـ ق . متو ^{لد}

شد و پدرش ملا محمد ثقی چون مدتی در عمارت سلطنتی

معلم یکی از بنات فتحعلیشاه طلقه به زینت الدوله بود

صاحب اعتبار و نام و مکتب گشته گهی در طهران و اوقاتی

در طالقان بسربرد و در سال ۱۲۷۵ درگذشت و میرزا حسن

در این هنگام یازده ساله بود و متدرجا مقداری از تحصیلات

ادبیه فارسیه و عربیسه و ریاضیه و علوم عقلیه و فقه و اصول
 در طهران و نیز در اصفهان نمود و در طهران در مدرسه
 میرزا صالح و نیز در مدرسه خان مروی اقامت و تحصیل کرد
 و در آغاز جوانی ازدواج اختیار نمود و از سال ۱۲۹۱ السی
 مدتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر
 علوم شد و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرد چون
 کتاب نامه دانشوران تألیف مییافت ویرا در انجام آن دخالت
 نامه حاصل شد چنانکه نامش در دیباچه کتاب مذکور است
 و پس از وفات شاهزاده چند سال در دارالفنون طهران معلم
 ادبیات گردید در آن ایام در حدود سال ۱۳۰۴ نزد
 شاهزاده متمد الدوله فرهاد میرزا برای تألیف کتاب
 مقام زخار که مجلسی منعقد بود شی رنت تا آنکه تمام
 انجام شد و بدینرو میرزا حسن مردی معروف و محترم شد
 و از دولت لقب ادیب العلماء یافت و با اینکه بمشرب
 تصوف انس و الفت داشته از عقیدت بابیه محترز بود اعتنا
 نداشت و با آقا شیخ هادی نجم آبادی معاشرت و محرومیت
 گرفت و چون در ضمن مکالمه و مصاحبه های عقیدتی و علمی
 مکرراً شیخ هومی بنین گفت که این عقیدت شما موافق عقیدت
 بایمان است تنبّه و التفات حاصل کرده بصد تحقیق از
 عقائد این طایفه برآمد و بواسطه سید محمد نای که سمت

دوستی و حریمیت با او و شیخ هردو داشت کتاب ایقان را بدست آورده مطالعه نمود و این تقریباً در سال ۱۳۰۷ بود و در اوائل بحکمت رفتار کرده زمام احتیاط از دست نداد و آقا محمد فاضل شهرقائسی چندی در حجره ای از خانه وی مختفياً مستوراً بزیست و بدین طریق چندی بنام ایمن طایفه معروف نشد تا اینکه متدرجاً ترقیات و شهرت حاصل کرد و چون مدرسه تربیت طهران را بنوعی که در بخشش سابق نگاشتیم تأسیس نمود برخی از اولیای معارف با وی مخالفت کرده مدرسه را بین الانام بنام مدرسه بهائیان شهرت دادند .

و بالجمله میرزا حسن ادیب که در سنین اخیره اشراق^{شخص} جمال ابهی در این طایفه درآمد و لوحی در مدتش نیوز صد دریافت در دوره بعد که سنین سطوع انوار حضرت عبدالبهاء بود ترقیات روحانیّه نمود و با علما و ارکان احباب و اغیار معاشرت داشته مرجع رتق و فتق امور ایمن طایفه شد و از ایادی امر ابهی ممدود گردید و بتجلیسغ اشراف و ادبا صادرت ورزید و با اعضا^م سفارت روسیه و فرانسه و غیرهما مراود و معاشر بود و حسب میل باطوشقوف صاحب قونسول سفارت روس در سال ۱۳۱۳ رساله ای در تار^{بخ} حیات حضرت اعلی و جمال ابهی نگاشته تسلیم وی نمود که

در آخر رساله و در هاشم نسخه چنین مسطور است : هذا
 آخر ما اردنا اختصاره لحضور صديقنا الامجد و حبيبتنا
 الاسعد جناب جلالتمآب فخامت نصاب باطوشقوف صاحب
 زيد افضاله العالی و بلفظه الله تعالى بما يتناهى نگاشسته
 و بخط خود محض یادگار خدمت ایشان ارسال نمود اميد
 است که بمعرض قبول فائز گردد . تاريخ شب پانزدهم شهر
 ذی قعدة الحرام ١٣١٣ هجرى صبح ششمين شب ايمن
 رساله به قنسول داده شد و روز هيچدهم ذيقعدة قضيه
 تير خوردن ناصرالدين شاه و فوت او بود و در اين موقع بسيار
 مفيد واقع شد و بسيارى از مردم بپيچاره بي گناه از سخط
 و سياست محفوظ ماندند و باطوشقوف مذکور الفت تامه
 با اديب داشت و صورت لوحى که از قلم حضرت عبدالبهاء در
 حق وى صدر يافت چنين است :

هوآلله

سرکار باطوشقف صاحب عليه بپاء الله الابهى ملاحظه
 نمايند . هوآلله سرکار باطوشقف صاحب درصون حمايت
 پروردگار محفوظ و مصون ياشند و بالطاف کردگار خوشنود
 و مأمون خدمات آنحضرت در اين انجمن الهى واضح و مشهور
 و نور ساطعش در افق عالم چون ستاره صبحگاهى و درآشند
 و صوح بيقين بدان که هر نقش و صورتى که در صحائف

صفحات مشاهده میفرمائی عنقریب زائل و چون سایه بس پایه
و چون نجم حادث آفل و لکن این نثر خدمات سرکار از فجر
وجود متالی و باهر صد هزار شکرانه لازم که باین موهبت
فائز گردید و البها* علیک ع ع*

و نیز ادیب را در تأسیس و تنظیم محافل روحانی—
طهران و سایر بلدان و نیز دریمئی چنانکه بشرح آوردیم
مدخلیت تامه بود و در آغاز تنظیمات محفلیه طهران
عرائضی بمعرض حضرت عید البها* نگاشت و بالاخره بآن
موفق گردید و قبل از اقدامات وی محفلی بنام محفصل
ایاری بود و بعداً بدستور حضرت عید البها* کسانی چند را
که ایاری مصلحت میدانستند باخود توأم میکردند و محفصل
مذکور در رفته یکبار انعقاد مییافت و اعضا* اولیه آن بجز
ایاری اریعه حاجی عبد الکریم ثوأم دیوان، دکتر عطا* الله
بخشایش، صنیع السلطان و بعداً دکتر آصف الحکماء*
دکتر محمد خان و حاجی صدر همدانی که شرح احوال هریک
را آورده و میآئیم نیز بودند و در یکی از آثار بقلم حضرت
عید البها* در خصوص محفل روحانی خطاب بادیب چنین
صطور است : در باب مجلس مرقوم نموده بودید اینگونه
محافل بسیار مرغوب و محبوب و مطلوب و از اساس دین الله
ولی باید که بکلی کلام سیاسی و امور حکومت در این مجالس

تلفظ نشود صرف دینی باشد یعنی بجهت تنظیم و تمشیت امور ملت از تعلیم اطفال و ترویج اشغال و توحید افکسار و توسیع آثار و ترفیه احوال و محافظه ضمناً و اعاشه عجزاً و منع فساد و حفظ عباد و سد ابواب خلاف و تحصیل وفاق .
 و الجمله ادیب بدستور حضرت عبدالبهاء در اوائل شهر صفر ۱۳۲۱ برای تبلیغ از طهران بسمت اصفهان رفت و پسرش میرزا علی و نیز یکی از بستگانش و هم آقا شیخ محمد علی قائمی با او بودند و در ایام اقامتش در اصفهان بنوعی که در بخش سابق آوردیم فتنه واقع شد و ادیب خود در ضمن شرح واقعه شدت غرض معاندین و حیرت و اضطراب محبتین را بدین مضمون بیان کرد که چون در آن شب اهل خانه ای که در آنجا اقامت داشت بغایت مضطرب بوده دیدگان بنواب نرفت محض مراعات احوال آنان علی الصبح با پسرش میرزا علی از خانه بیرون رفته سر بکوبیده ها گذاشت و راهها و خانه ها را نمیشناخت و تا وقت عصر بدون توجه به مقصدی معین این سو و آن سو گذشتند و از مابین انبوه انام که پر ولوله و غوغا و مسلح و مهیا بودند و بسوی ایشان مینگریستند و از مبلغ جدید ورود طهرانی نکودش کرده بد میگفتند و آنان را نمیشناختند عبور نمودند و چندان راه طی کردند که پاهایشان آبله آورده و باز ناچار بخانسه

مسکونه مذکورہ برگشتند و پس از اندک استراحت مکتوبی
 به میرزا اسد اللہ وزیر نوشته مراتب خوف و اضطراب اہل
 خانہ را مہینہ داشتہ عدم صلاحیت اقامت در آنجا را روشن
 کرد و وزیر فی الحال با فوجہ متملکہ بہ سلطان الشہداء را
 کہ در دست سرپرستی او بود خلوت کرد حتی باغبان را خارج
 نمود و خود با اہل و بیتش در آنجا وارد شدند و تنہا را
 بگماشت تا ادیب و پسرش را بفایت مراعات احتیاط از پیراہ
 بآنجا برد و مملومشان گشت کہ وزیر خود دو روز بسرای
 مراعات احتیاط از خانہ بیرون نرفت و در اندرون مختفی
 گردید و صغار و کبار ہمہ در کمال خوف و احتیاط میزیستند
 چہ کہ روزی اطفال بلد کالسکہ اش را در حال عبور پی کرده
 سنگباران نمودند و علیہذا شش شبانہ روز ادیب در آنجا
 بسر بردہ با پسرش باتفاق یکنفر را ہنما با مال پاپاری عازم
 آبادہ شدند و از عود بسوی طہران مایوس گشت چہ
 گماشتگان حکومت و مأمورین شیخ محمد تقی نجفی مجتہد
 متفرق و مترصد بودہ از عابریں نجس میکردند تا اورا یافتہ
 دستگیر نمایند و بدان صدمہ شد کہ خود را از محیط حکمرانی
 ظلّ السلطان خارج کردہ بواسطہ تلگراف یا پست اخبار
 واقعات را بطہران ابلاغ دارد و کیفیت خروج از اصفہان
 و اوضاع آبادہ و شیراز را بدین مضمون آورد کہ " بالبہاس

تغییر داده روانه شدیم و همه جا با احتیاط گذشتیم تا
 بدروازه رسیدیم دروازه بان خوابیده بود و در بسته آمد
 و زهر او را بیدار کرد گفت پاشو در را باز کن خان میخواهد
 برود بسراملاکش دیگری که در پهلوی او بود گفت زود بساش
 خان انعام تو را میدهد دروازه بان لخت و خواب آلود
 برخاست بمن تعظیمی کرد و در را باز کرد و ما هم دو هزار
 با و انعام دادیم آن نوکر برگشت و ما سه سوار در آن شب
 تاریک تا ختیم تا رسیدیم بمرغ در آنجا پیاده شدیم کسه
 مالهارا عوض کنند و انتظار رسیدن دو نفر را هم داشتیم
 یکی شاهزاده غلامحسین میرزا دیگری میرزا باقرخان
 ساعتی مکث کردیم و بالجمله چون صبح نزدیک شد و آنان
 رسیدند به بیابان راندند و با اینکه در مواضعی از طریق
 جمعی از گماشتگان حکومت و ملاها مترصد و در کمن بودند
 تا شب باقی بود از مواضع خطر گذشته و بالجمله شب و روز
 راه طی کردند و رئیس پناپارخانه قصه از احباب بودند
 برایشان بدی پیش نیامد و در عباسیه که ملک یکفر از این
 طایفه بود شب را با احباب بتلاوت الواح و مناجسات
 مشغول گشتند و بالاخره نیمه شب پناپارخانه آباده
 رسیدند و دانی حسین از ماریف بهائیان آنجا که مراقبت
 داشت تا فتنه اصفهان و افساد مجتهدان سرایت در قصبه

ننماید به چاپارخانه وارد شده ادیب راشناخت او را بسا
 همراهاش بخانه خویش برد ولی در همان شب و روزی بمد
 جمعی از احباب و اغیار خبر یافته بملاقات ادیب رفتند
 ومدحت الطک حکمران نیز که از این امر آگاه بود و محبت به
 احباب داشت باجمعی از تنگجیان نزد وی رفت و اطلاع
 بیشتری از امر ابهی حاصل نمود و ملاقات و مکالمه را تکرار
 داده در عرفان و ایمان بدیع تمامیت و کمالیت یافت و ادیب
 در آن روزها پیوسته اخبار واقعه اصفهان را کتباً و تلگرافاً
 بدربار طهران رساند و عدم وفاء قونسول روس مقیم اصفهان
 را بین داشت و بالجهت فتنه آباره چنانکه در بخش سابق
 ضمن واقعات سال ۱۳۲۱ نگاشتیم واقع شد تا آنکه حسب
 حکم علاء الدوله والی فارس حکمران آباره ملاهای مفسد
 قصبه را تحت المراقبه به شیراز گسیل داشت و مجتهد نجفی
 اصفهانی خبر یافت و تنی از ملاهای اصفهان را به آباره
 فرستاد تا بمدحت الطک در باب حقیقت اسلام و بطلان امر
 ابهی نصیحت و موعظت نماید و ملاها به آباره رسیده با
 حکمران لختی از بزرگی اسلام و علماء و توهین این امر
 صحبت کردند و حکمران باو چنین گفت که مطالب بهائیان
 از اصول معارف و عقاید دینیست و تقلید از علماء را در آن
 راهی نه بلکه هر نفسی باید تحرّی کند و تکلیف و اجبار

باحدی نتوان نمود و آحاد بهائیان بطریق تحرّی و تحقیق
 معتقد شدند حال اگر شما سر نصرت اسلام و حاجّه با
 بهائیان دارید محضری تنظیم میکنیم و باتنی از بزرگانشان که
 در اینجاست حاجّه کن و بطلان این امر جدید را ثابت نما
 تا این گروه از عقیده خود منصرف شوند و باسلام رو آرند
 و او مهلتی خواست و پس از چند روز قبول نمود و حکمران
 روساء بلوک آباده را دعوت کرد و در شب مقرر همه حاضر
 شدند و حکمران با قدرت و قوتش تنظیم مجلس و عدم وقوع
 امری مکروه را بعهده گرفت و ادیب حضوریافت و ملای مذکور
 در نظر گرفت که باخبار و روایات معروفه راجع به علامتات
 مشهوره و عجائب مسطوره تمسک و تشبّث کند و بظواهر
 غیر معقوله آنها که مخالف با عقل قطعی و مبانی علمیّه و
 مباین نصوص قرآنیّه و اخبار صحیحه المصانی است مستند
 گردد و عدم ظهور رجال و حمار و سفیانی نایکار و صحیح از
 آفتاب فی وسط النهار و امثالها را دلیل بر بطلان امر
 اعظم ابهی شمرد و برای این منظور مجلد ثالث عشر کتاب
 بحار الانوار مجلسی را زیر بغل مستخدمش داده در محضر
 آورد ولی ادیب قبل از ورود در کتاب مذکور و روایات مأثور
 صبیّ و مدلل کرد که ظنّ در اصول دینیّه و مصارف و عقائد
 ایمانیّه کافی و منعی نیست بلکه یقین و اطمینان باید و علم

وایمان شاید و اخبار مجهولة الاسناد و غیر مسلمة از طریق اسانید اثنی عشریه که در امثال این کتاب مذکور است در افاده ظنّ و گمان تمام نیست تا چه رسد به علم و یقین واحدی را بر صحت اسناد آنها و ترجیحشان بر روایات مخالف راه و طریق نه و ساعتی چند بطول انجامید تا مقاصد مذکوره را ادیب بر اساسی صحیح ثابت و استوار کرد و بر ملا واضح و عیان گشت که آنچه بیان شد صحیح می باشد لذا کتاب را در گذاشت آنگاه ادیب برای وی از دلایل منطوقه عقلیه و نقلیه قطعیّه کتابیه اثبات حقیقت امرایی نمود و او همه را اصفاء کرده اعتراض ننمود و اعتراف بصحّت مطالب کرد و پس از صرف شام پرسشی چند برای روشن ساختن آنچه درباره این گروه مردم گفته اند نمود نخست پرسید که آیا شما جهانی دیگر را پس از مرگ باور دارید ؟ ادیب بروی روشن ساختن که رفتار این گروه خود گواه صادق بر اعتقاد بجهان دیگر است و چنانکه در اصفهان دیده شد که آنچه از ستم برایشان کردند بردباری نموده بجهان پذیرفتند و در یزد و غیره کشتند و سوختند از هم دریدند و مظلومان تمامت بلایای وارده را قبول کردند و از نذل مال و عیال و اولاد چیزی را دریغ ننمودند و از عقیدت و آئین خود دست نکشیدند و با همه این امور آیا دلیلی دیگر

برای اعتقادشان بحیات اخری لازم است و ملا کاملاً متنبه شد آنگاه درباره زناشویی و اختصاص زوجیت پرسید و ادیب قوانین ادیان را در این باب شمرده مدلل داشت کسسه حدود مقرر در امر ابهی بنفایت محکم و متین و موافق عدل و انصاف میباشد و ملا از سئوالات خود اظهار تجلت و از برای ابراز امتنان و سرت نموده خارج شد و ادیب خود در بیان کیفیت سفرش از آباده به شیراز چنین نوشت که در شمان ایام مکاتیبی از طهران عشتل برد و مکتوب از جناب آقا میرزا اسدالله اصفهانی و جناب آقا سید محمد تقی مشادری که تاریخ هردو در ۲۸ سفر و مطابق با وقتی که در روز قبل جمیع دکاکین اصفهان بسته شد و هجوم و بلوای عمومی کرده بودند رسید و هردو نوشته بودند نمیدانیم چه واقعه در اصفهان و یزد اتفاق افتاده که در روز است حضرت مولی الوری مکرر دعا در حق اهل یزد و اصفهان مینمایند و لوح مبارک اول آن این است که ملاحظه مینمائید :

الهی الهی اتی اسیء اکف الضراعة والابتهاال
الی ملکوت المزة والجلال و ادعوك ان تفتح علی و جسد
عبدك الادیب باهک الرحیب و تلهم آیات توحیدك و اسرار
تفریدك و شعون تقدیسك و تویده بجنود ملکوت غیبك
و جیوش جبروت عظمتك رب رب انجده بقوة ملکوتیه و تسدر

ربانیة حتمی یقاوم بهما هجوم الاعداء ورجوم اهل البغضاء
 وینتصر علی اهل الجفا و تظهر قدرتك القاهرة علی کل
 الاشیا انتك انت القوی المقتدر القدير ای ادیب دیستان
 الهی سفر اصفهان انشاء الله روح وریحان است و سبب
 سرور قلب یاران اگر ممکن است از اصفهان تابشیراز کسبه
 خلوتگه راز جمال اعلی روحی له الفداء برسید در اصفهان
 هر نوع که یاران صلاح و مصلحت دانند مجری دارید زیرا
 در نشر نفعات الهی قصوری ندارند بلکه شب و روز بجان
 و دل کوشند لذا هر نوع که مناسب دانند بآن قسم مجری
 دارند اما در شیراز باید در بدایت حکمت امر را ملحوظ
 دارید اول با بزرگان اغیار معاشر و مجالس گردید و توجه
 بفضیلت الهی نمائید و بکمال تضرع طلب عون و عنایت فرمائید
 تافهض روح القدس مدد فرماید و چون به روش و سلسلہ
 الهی و حرکت شوقیه و بیان فصیح با هر کس الفت نمائید
 ابواب هدی گشوده گردد و جام عطا بدور آید و نفوس از
 باده حقایق و معانی سرمست شوند و در سر با احببای
 الهی نیز ملاقات فرمائید و تشویق و تحریص کنید که موطن
 حضرت اعلی جنت ابهی شود و اشراق بر آفاق نمایسد
 وعلیک التّحیّة والثّناء ع ع .

خلاصه پس از چندی لوح مقدّس رسید و دستور العمل

رفتن به شیراز (و توقف ادیب در آباده قریب به شش ماه شد) پس بکمال سرور بجانب شیراز حرکت کردم عجب آنکه در هر قریه و دهی که میرسیدیم خلق را آماده و مهیای هنگامه میدیدم و هر مسافری که وارد میشد از حالش تجسس میکردند و بد میگفتند چنانکه احمابی که در آنجاها بودند بانهایت اشتیاق ملاقات را داشتند و ما هم مسافر بودیم و کسی ما را نمی شناخت با آنحال جرأت نداشتند با آزادی پیش ما بیایند و از دور و خفیه اظهار محبتی میکردند حتی در زرقان که يك منزلی شیراز است چهار روز توقف کردم قاصدی به شیراز رفته محل و منزل ورود مرا تمیین کند در آن چهار روز حتی آدمهای مرا نگذاشتند از ترس بیرون بیایند که مباد آنها شناخته شوند و بجز ساعت چهار و پنج از شب گذشته احدی از احماب جرأت نداشت در آن منزلی که من بودم وارد شود حتی مالهای ما را پنهان کرده بودند که احدی مطلع نشود که در آن محل کسی است تا شب چهار که بعد از نصف شب مالهای ما را آهسته بیرون بردند و ما خود پیاده بیرون رفتیم و سوار شدیم . مختصر اینکه وقتی به شیراز رسیدیم که ممروفین از احبباء الله را بجهت غوغای علما و هجوم عوام حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس و خوف بودند و حتی بنحوی سخت بود که

دو نفر احباب که در کوچه مصادفاً مواجه میشدند روی خود را از ترس از یکدیگر برمیگردانیدند و باهم اظهار آشنائسی نمیکردند .

و بالجمله ادیب پس از چندی توقف در شیراز صدر رجاء با بار و اغیار ملاقات نمود و شهرنیز آرام شد و مجالس احباً تشکیل گشت و سپس بموجب لوحی واصل از محضر حضرت عبدالبهاء عازم بمبئی گردید و در ۱۵ یوم قبل از عید نوروز در یوم غدیر با پسرش میرزا علی و میرزا محمود زرقانی بسمت هند حرکت کرد و به بمبئی وارد شده چندی بماند آنگاه به عگا رفته چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأمور سیر و سفر تبلیغی در بلاد هندوستان گردید و با مستر اسپرک امریکائی در بمبئی و کلکته و رنگون و مندلی سفر نمود پس از طریق فارس عودت بایران کرده در طهران قسار گرفت و به حلّ و عقد امور راجعه باین طائفه و عضویت محفل شور و معاشرت و تبلیغ ارکان و اشراف پرداخت تا در ششم ذیقعد ۱۳۲۷ درگذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون گشت و از او رسائل و مقالاتی در دلائل اثبات امر ابهی و بعضی از امور تاریخیه راجعه باین امر موجود است و گاهی شمر نیز میگفت که چند بیتى از آن را محض نمونه ثبت میدارم :

(۷۷)

گذشتم از جهان از فیض ابهسی
گرفتم ملك جان از فیض ابهسی
مکان را در نور دیدم ز فضلش
شدم پر لا مکان از فیض ابهسی
سراز عالم برون کردم نهادم
قدم بر آسمان از فیض ابهسی

ایضا :

ای ساقی روحانی وی جوهر انسانی
لطفی کن و جامی ده زان باده روحانی
زان باده لاهوتی زان حقه یاقوتی
کاین بسته ناسوتی آزاد شود آنی
نی شاعرم و ماهر نی کاذبم و ساحر
عذا شطح وجدانی هذا جذب رو

فی شهر رجب ۱۳۱۹

ایضا در ایام اقامت در کلکته سرود :

تشمشعات جمیلانه از رخ منظور
بتافت بر دل و از سر بود عقل و شعور
لهیب نار رخس آنچنان زیانه کشید
که ذوب گشته جسد همچو شمعی از کافور

(٤٧٨)

از آن حرارت مفرط علیل گشتم وزار

حلیف بستر و کاشانه گشته و مهجور

ادیب درس حقیقت بگوید ت نه مجاز

بگیر راه حقیقت که تاشوی منصور

ایضا :

کردند تکاپوسو	این مدعیان در طلب یار بهرسو
کردند هیاهو	وزیش و بس ازوهم نهادند دیارو
زاستار گذرکن	گر مرد رهی ازعه اوها محذرکن
باطلمت نیکو	اینک به وثاق آمده آن یارپری رو
در مفرط زاتش	از اول ابداع نهان بود جمالش
رخ کرده چولیمو	آن جوهر ذاتی که کلیمش ارنی گو

دیگر از بزرگان بهائیان طهران در این دوره خوش بین
الشهیر به حاجی ندیم باشی سال ۱۲۸۸ در تبریز است
حیدر به خراسان متولد گردید و والدش حاجی سید محمد
از علما* مردی نیک طبیعت و متفقد بوده و با میرزا احمد
از غندی سابق الذکر در بخشهای اول نسبت سببی داشته
معاشرت و مصاحبت میکرد و اکتلاع از این امر یافت ولی
پای بند معجزات و کرامات منقوله بود نظائر آن امور عجیبه
میخواست و ایمان نیارود و در عین حال فیما بین از غندی

و مستوفی سابق الوصف خراسان واسطهٔ مراسله و مرابطه بود
 و تائسی از مراقت و مداخلت در امور امر بدیع نکرد و سرش
 خوش بین مذکور پس از فراغت از تحصیلات مقدّماتسی در
 تربت و مشهد بطهران آمد و بسال ۱۳۰۶ به نجف رفته
 نزد آخوند ملاکاظم مجتهد شهیر خراسان تحصیل فقه
 و اصول کرده مراجعت نمود و بعد از چندی باز بنجف
 برگشته مشغول بتحصیل گردید و مدت تحصیلاتش در آنجا
 مجموعاً پنج سنه شد و پس از عودت بطهران نزد اصنام
 جمعه زیسته اداره شرعیات کرد و بعداً وارد دودائره
 خدمات دولتی گردید و نوبتی باتفاق نظام الطک کسه
 بحکمرانی خراسان رفت بزیست و باشخصیت و سیمای محترم
 و زئی سیادت و علم و فضل و نطق و بیان که امر او شهرت
 یافت و بعنوان حاجی ندیم باشی معروف گردید و اطلاع
 و ایمانش در این امر بسال ۱۳۱۱ در طهران وقوع یافت
 و سالها در ظلّ این امر بوده با محترمین و اعزّه اهل بها
 معاشرت داشت و نزد معاشرینش از علماء و امرآء و شهزادگان
 و غیرهم بنام این امر معروف نگردید و محرمانه خدماتی که
 ممکن بود نسبت باین امر انجام داد و در سال ۱۳۲۴ در
 دائرهٔ عدلیّه وارد شد ولی بالاخره پرده از کار برداشت و در
 سال ۱۳۵۷ سفری به ارض مقصود کرد ایامی در محضر

مبارک حضرت ولی امرالله بسر برد مأمور سفر بارویا گردید
چندی در انگلستان به نطق و بیان پرداخت و بعد هـا
سفرهائی در اقسام ایران بمنظور تبلیغ و تشویق بنمود
و او را ذوق شعری و طبع سلیم مییاشد و در انجمن ادبی
طهران سالها عضویت نمود .

دیگر حاجی سید احمد صدرالعلماء ابن حاجی سید
ابوالقاسم صدرالعلماء همدانی بود و حاجی سید ابوالقاسم^{سم}
مباشرت امور کتابت شرعیّه حاجی میرزاهاادی مجتهد همدانی^{ها}
را داشته باشخصیت و محبوبیت و اخلاق کریمه میزیست
و پسرش آقا سید احمد مذکور در صفر سن یابدر سفر حج کرد و
بسیار خوش قیافه و هوشمند و متواضع و مائل بتحقیق در امور
بود و تحصیلات اولیه در همدان نزد والد و سایر علمائ^ا
و مدرّسین نمود و در اصفهان و عراق عرب تکمیل کرد و در فنون
و علوم دینیّه و حکمت و کلام و تصوّف احاطه یافت پس
بظهران اقامت جست در مدرسه معروف خان مروی اقامت
یافت و بعد از فوت پدر بهمدان رفته بماند و بسال ۱۳۱۶
هـ.ق. بیمار شده معالجه را بطیب بهائی اسرائیلی رجوع
کرد و در خلال دفعات ملاقات با طبیب مذکور سخن از
حقیقت اسلام بمیان آورد و طبیب بحث در امر بهائی کرد
بوی چنین گفت هرگاه از تحقیق صحت و بطلان این امر